

ساخت دستوری اضافه (وابسته‌های پسین / گروه‌های اسمی)

در مثنوی مولانا

محمد پاک‌نهاد*

چکیده

دستوردانی در فهم و تفسیر متون نقش برجسته‌ای دارد. هدف این مقاله، شناخت «اضافه» در مثنوی و تحلیل آن از منظر دستور تاریخی است تا سبک‌وسباق مولانا و وجه تمایز کاربرد آن در مثنوی از آثار دیگر مشخص شود. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی از نوع مطالعه موردی است. جامعه هدف شش دفتر مثنوی است و داده‌ها به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است. در تجزیه و تحلیل یافته‌ها، کاربرد اضافه و نقش‌نمای آن و شکل‌های اضافه در جمله‌های مثنوی معین شده، ارتباط‌های گوناگون مضاف و مضاف‌الیه با واژگان و ترکیبات خاص، نشاندار و دلخواه مولانا روشن شده، و درنهایت، چگونگی فک و وصل اضافه و الگوهای گروه اسمی تعیین شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که بخش بزرگی از گیرایی و جذابیت مثنوی به دلیل الگوهای زبانی مورد استفاده مولانا است که زاده وزن و آهنگ مثنوی نیست، بلکه باید آن را در مطالعات دقیق و «جزئی‌نگرانه» ساخت دستوری و الگوهای صرفی و نحوی آن جست‌وجو کرد.

کلیدواژه‌ها: ساخت دستوری، اضافه، ارتباط معنایی، فک و وصل اضافه، الگوهای صرفی و نحوی.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان همدان، همدان، ایران، mpak5152@cfu.ac.ir



Genitive Case (Postmodifiers/Noun Phrases) Construction in Rumi's *Masnavi*

Mohammad Pāknahād*

Abstract

Knowledge of grammar plays a significant role in understanding and interpreting texts. This article aims to explore the “genitive case” in Masnavi and analyze it from a historical syntax perspective to elucidate Rumi's style and the distinctive usage of this construction in Masnavi compared to other works. The research method used is descriptive-analytical based on a case study. The corpus of the study comprised the six volumes of Masnavi, and data were collected through library research. In the analysis of the findings, the usage of the genitive case, its marker, and its specific forms in Masnavi sentences were determined. The various relationships between the head and its modifier with specific lexical items and combinations marked and desired by Rumi were clarified. Ultimately, the detachment and attachment of the genitive case and noun phrases were determined. The findings showed that a large part of Masnavi's appeal and charm is due to the linguistic patterns used by Rumi, which is not the result of the rhythm and tone of Masnavi. Still, it should be searched for in meticulous and “detail-oriented” studies of grammatical construction and its morphological and syntactic patterns.

Keywords: Grammatical construction, genitive case, semantic relationship, detachment and attachment, morphological and syntactic patterns.

* Assistant Professor of Persian Language and Literature, Farhangīān University, Tehran, Iran, mpak5152@cfu.ac.ir

۱. مقدمه و بیان مسئله

بر کسی پوشیده نیست که بدون دانستن دستور نمی‌توان برای انواع و اقسام اصطلاحات علمی و فنی واژه ساخت؛ نمی‌توان بدون کمک این علم، فرهنگ لغتی نگاشت. اگر با چراغ دستور به سراغ متون گذشته برویم، قطعاً فهم و تفسیر دقیق‌تری خواهیم داشت. مطالعه و آموزش دستور زبان همواره در تمام مقوله‌ها با مشکلاتی همراه است. در مبحث «اضافه»، تعاریف و تقسیم‌بندی‌های این حوزه از منظرهای گوناگون قابل مطالعه است. نکته اینجاست که برای مطالعه تاریخی نیازمند مبانی نظری روشنی هستیم تا بتوان به کمک تعاریف و تقسیم‌بندی‌های دقیق آثار و متون نظم و نثر گذشته را تحلیل قیاسی کرد. در مقاله حاضر، ساخت دستوری زبان فارسی در مثنوی سنجیده شده است. هدف این است که روشن شود مولانا در مثنوی اضافه را چگونه به کار بسته و ساخت دستوری اضافه در متن و جمله‌های مثنوی به چه شکل است، واژگان و تعبیر دلخواه مولانا در ساخت اضافه کدام‌اند، کسره اضافه و نقش‌نمای اضافه چگونه است، مثنوی در ارتباط بین مضاف و مضاف‌الیه به کدام مؤلفه‌های معنایی و بلاغی زبان توجه داشته است، زبان نظم و شعر چه تأثیری بر ساخت صرفی و نحوی اضافه نهاده است، و الگوهای نحوی اضافه چگونه است. در یک سخن، سؤال اساسی این پژوهش چگونگی ساخت دستوری اضافه در مثنوی است.

۱.۱. ضرورت پژوهش

ضرورت اصلی این تحقیق مطالعه مثنوی از حیث ساخت دستوری است که کمتر به آن توجه شده است. مطالعه دستوری مثنوی نکته‌های بدیعی از راز جذابیت مثنوی را روشن می‌کند. به سخن دیگر، راز «گیرایی» و جذابیت مثنوی، بیان و زبان مولانا و ساخت‌های نحوی و نشان‌داربودن زبان است.

۲.۱. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از نوع پژوهش‌های ادبی و مطالعه موردی است که به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام گرفته است. جامعه تحقیق تمام شش دفتر مثنوی است. روش گردآوری مطالب مطالعه اسناد کتابخانه‌ای و متنی بوده و در شناخت بسامدها از نرم‌افزار مثنوی - که مؤسسه خدمات رایانه‌ای نور منتشر کرده - استفاده شده است.

۳.۱. مقصود از اضافه

کسره اضافه علاوه بر آنکه اسمی را مضاف‌الیه اسمی دیگر می‌کند، نقش‌های دیگری نیز دارد که فرشیدورد در *دستور مفصل/مروز* و به تبع ایشان علاءالدین طباطبایی در *فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی* به آن پرداخته‌اند (فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۲۲۱؛ طباطبایی، ۱۳۹۵: ۵۱۸). نقش آن در ساختن صفت بیانی، متمم صوت (وای من)، تأکید (تنهای تنها)، صفت صفت (سبز کمرنگ) و... از این قبیل است. غرض اینکه در این مقاله، در توصیف گروه‌های زنجیری در مثنوی از کاربرد سنتی کسره اضافه عدول شده و برای نشان‌دادن ساخت گروه‌های اسمی زنجیری در مثنوی ترکیب‌های وصفی نیز جزء اضافات شمرده است؛ بنابراین، اضافه در دستور زبان فارسی در چند معنی به کار می‌رود: نخست، در دستورهای سنتی، عبارت‌هایی که در آن معنی هسته با اسم یا گروه اسمی محدود می‌شود، این محدودیت با نشانه کسره اضافه صورت می‌گیرد. در میان دیگر دستورنویسانی که اصطلاح «اضافه» را به همه عبارت‌هایی اطلاق می‌کنند که واژه‌ها در آنها با کسره اضافه به هم پیوند یافته‌اند، دو صورت ذیل را ذکر می‌کنند:

الف. اسم+اسم یا ضمیر: سخن او، نشریه دستور

ب. اسم یا ضمیر+صفت یا قید: کتاب خواندنی، من بیچاره

زبان‌شناسان عمدتاً ساخت اضافه را در چارچوب گروه اسمی مطالعه می‌کنند و اسم و صفتی که به وسیله کسره بعد از اسم قرار می‌گیرند وابسته پسین می‌دانند و ملاک‌هایی را برای تمایز میان انواع اضافه برمی‌شمرند (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۴۱). ساخت اضافه را از نظر مقوله دستوری هسته به گروه‌های زیر تقسیم می‌کنند:

الف. اسم+نشانه اضافه+اسم؛ مانند مثنوی مولانا

ب. اسم+نشانه اضافه+صفت بیانی؛ مانند هوای دل‌انگیز، روزگار خوش، سخن سنجیده

ج. صفت+نشانه اضافه+اسم؛ مانند جویای نام، ناظر بنا

ناگفته نماند که مضاف را در مورد «الف» به اسم گزاره‌ای و غیر گزاره‌ای به صورت ذیل تقسیم می‌کنند:

اسم گزاره‌ای+نشانه اضافه+اسم: مانند «خرید کتاب»، «نگارش مقاله» و «مسافرت محمد» که «کتاب و مقاله» برای فعل خریدن و نگاشتن مفعول است و «محمد» برای فعل مسافرت کردن نهاد است.

اسم غیر گزاره‌ای + نشانه اضافه + اسم؛ مانند فرش موزه، کشور ایران و پارچه ابریشم که رابطه آنها براساس تعلق یا توضیح یا جنس است. این موارد در مثنوی مولانا به تفصیل بررسی و تحلیل خواهد شد.

۴.۱. پیشینه تحقیق

درباره مبحث اضافه مطالعات بسیاری چه در حوزه تاریخی و چه در حوزه‌های غیرتاریخی صورت گرفته است که غیر از این تقسیم‌بندی از دو منظر دیگر درخور ملاحظه است. نخست، تحقیقات و تألیفاتی است که از گذشته دستورنویسان و اهل ادب انجام داده‌اند و دیگر مطالعاتی است که زبان‌شناسان در این زمینه ارائه داده‌اند. البته، اهمیت موضوع تا آنجا است که در مطالعات علوم رایانه‌ای نیز با روش‌های قاعده‌محور و داده‌محور پژوهش‌های متعددی صورت پذیرفته است (ر.ک: نساجیان، شجاعی و بحرانی، ۱۳۹۸: ۱۶۴).

شهرزاد ماهوتیان یکی از بحث‌های جامع درباره ساخت اضافه را رساله ویدا سمیعیان می‌داند و اشاره می‌کند که ساخت اضافه یکی از ابزار زایا برای توصیف است که با یک موصوف بی‌تکیه (یعنی e) شکل می‌گیرد و در ادامه به مواردی از توصیف‌ها اشاره می‌کند (۱۳۷۸: ۷۶).

وحیدیان کامیار و عمرانی (۱۳۹۸) ذیل ویژگی‌های اسم به وابسته‌پذیری اشاره می‌کنند و یکی از وابسته‌های پسین اسم را مضاف‌الیه می‌دانند؛ با این توضیح که اگر پس از اسمی، نقش‌نمای اضافه (کسره) بیاید، کلمه بعد از آن اگر اسم یا در حکم اسم باشد مضاف‌الیه است، وگرنه صفت و مجموع مضاف و مضاف‌الیه و موصوف و صفت را ترکیب اضافی و وصفی می‌نامند و آن‌گاه ارتباط بین مضاف و مضاف‌الیه را در دو نوع تعلق و غیرتعلق تحلیل می‌کنند.

طیب‌زاده (۱۳۹۱) براساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی، اضافه را ذیل وابسته‌های اسم تحت عنوان یکی از موقعیت‌های وابستگی اسم بررسی می‌کند. او یازده موقعیت برای وابسته‌های پیشین و پسین اسم مطرح کرده است. از این یازده موقعیت، شش مورد مربوط به وابسته‌های پسین است. در موقعیت هشتم، وابسته اضافه‌ای را توصیف کرده است که مضاف‌الیه با یک کسره اضافه به اسم می‌پیوندد.

طیب‌زاده و برادران همتی (۱۳۹۳) در پژوهشی دیگر، با ذکر دو مثال، دو گونه اضافه اسمی و اضافه وصفی را مطرح کرده‌اند؛ مثلاً، در ترکیب «اتاق زیبای خانه» و «بالش زیبای پر» هرچند با الگوی «اسم + صفت + اسم» روبه‌رو هستیم، در جابه‌جا کردن صفت در یکی از این

دو نمونه، متوجه می‌شویم که گروه اسمی غیردستوری می‌شود یا معنا تغییر می‌کند. اگر ترکیب «اتاق زیبای خانه» را به ترکیب «اتاق خانه زیبا» تغییر دهیم، صفت زیبا وصف خانه خواهد بود، ولی اگر در ترکیب «بالش زیبای پر» زیبا را بعد از «پر» قرار دهیم، همچنان «زیبا» صفت «بالش» خواهد بود؛ بنابراین، ایشان اضافه را بسته به معیارهای توزیعی متفاوت به دو نوع اضافی و وصفی تقسیم کرده‌اند (طیب‌زاده و برادران همتی، ۱۳۹۳: ۱۵۵-۱۷۶). ژلیبر لازار (۱۳۸۹) در دستور زبان فارسی معاصر بحث اضافه را اعم از مضاف‌الیه مطرح می‌کند و می‌گوید هرگاه اسم وابسته‌ای بگیرد اسم مضاف یا موصوف در جمله مقدم واقع می‌شود و واژه‌بست e یا ye که ادات اضافه نامیده می‌شود به دنبال آن می‌آید. این وابسته‌ها ممکن است صفت، اسم، قید، گروه اسمی و چند لفظ همپایه باشد. لازار بیشتر از دیگران درباره ادات اضافه در زبان گفتار سخن گفته است.

صادقی و ارژنگ (۱۳۵۹) نیز هفت وابسته پسین برای اسم قائل‌اند و مانند دیگران وابسته صفت بیانی را مقدم بر مضاف‌الیه دانسته و انواع اضافه را با ذکر نمونه‌هایی نو بیان کرده‌اند. خسرو فرشیدورد (۱۳۸۸) اضافه را ذیل متمم اسم مطرح کرده است. با این وصف که متمم اسم، گروه اسمی یا اسمی است که به وسیله حرف اضافه معمولاً چیزی بر معنای اسم می‌افزاید و آن را در دو نوع مضاف‌الیه (دوست هوشنگ) و شبه مضاف‌الیه (کوشش برای صلح) به تفصیل با ذکر انواع ارتباط بین مضاف و مضاف‌الیه بررسی کرده است. ایشان این ارتباط را در قالب انواع اضافه، به نام‌های اضافه نسبی، فاعلی، مفعولی، اشمالی، تأکیدی، تعظیمی و تبعیضی طرح کرده است.

یکی دیگر از پژوهش‌های مربوط به اضافه، مقاله‌ای است با عنوان «ساخت اضافه در زبان فارسی از منظر دستور ساخت گلدبرگ» نوشته رضویان و همکاران (۱۳۹۵). دستور ساخت گلدبرگ یکی از رویکردهای برجسته در زبان‌شناسی شناختی است که ساخت را واحد اصلی زبان قلمداد می‌کند. این مقاله درصدد است تا با تکیه بر مبانی و اصول مطرح در این دستور به بررسی و تحلیل انواع ساخت‌های اضافه در زبان فارسی بپردازد. سه‌هزار نمونه ساخت اضافه به‌طور تصادفی از ده شماره روزنامه جام‌جم استخراج و بررسی شده است. طبق نتایج، ساخت‌های اضافه به سه طبقه ملکی (شامل مالکیت، اضافی و تخصیصی)، توصیفی و نسبی تقسیم می‌شوند و «نسبت» معنای اصلی ساخت اضافه در نظر گرفته می‌شود. پس از بررسی

داده‌ها، ساخت‌های اضافهٔ ملکی بالاترین بسامد را به خود اختصاص داده‌اند؛ پس از آن، ساخت‌های اضافهٔ توصیفی بسامد بالاتری داشته و سپس ساخت‌های اضافهٔ نسبی کمترین بسامد را داشته‌اند. پس از تحلیل نمونه‌ها، مفهوم «نسبت» به‌منزلهٔ معنای ساختی در ساخت‌های اضافه تعیین و مفاهیم دیگر (تخصیص، توصیف و غیره) بسط این مفهوم لحاظ شده است.

در حوزهٔ دستور تاریخی و تاریخ زبان فارسی هم باید گفت از دیرزمان رابطهٔ اضافی وجود داشته است. در فارسی باستان از دو روش استفاده می‌شده است؛ مطابق روش نخست، برای مثال در ترکیب «کارِ من»، واژهٔ «من» را که مضاف‌الیه است در حالت اضافی به‌کار می‌بردند: «manā kā» (کار به‌معنی لشکر و سپاه؛ من در حالت اضافی یعنی از آنِ من). معنی تحت‌اللفظی آن می‌شود: «از آنِ من لشکر». مطابق روش دیگر، جای مضاف و مضاف‌الیه را تغییر می‌دادند و میان آنها ضمیر موصول «hya» می‌آوردند: «kāra hya manā»، یعنی لشکر که از آنِ من است. چون روش دوم مشخص‌تر از روش نخستین بود و در زبان کاربرد بیشتری داشت، همین شیوه به دوره‌های بعدی، یعنی میانه و جدید، نیز رسید. به این شکل با ازبین‌رفتن لاحقه‌های پایانی، نقش‌نما در دستور ترکیبی و نظام صرف اسامی در دورهٔ باستان بود، نشانه‌های حالت اضافی از واژه‌های «کارِ من» حذف و وظیفهٔ بیان این حالت به «hya» منتقل شد. تکواژ hya خود از دو جزء علامت اشارهٔ ha- و ضمیر موصول ya- تشکیل شده است. بر اثر تحول آوایی زبان، از تکواژ hya صوت h آغازی حذف می‌شود و ya که یک نیمه مصوت و یک مصوت است، به مصوت کشیدهٔ ē تبدیل می‌شود و به این ترتیب hya بدل به ē می‌شود و در زبان فارسی از دورهٔ میانه به بعد نقش بیان حالت اضافه به این مصوت واگذار می‌گردد. چون در فارسی جدید به مصوت e کسره نیز می‌گویند، این تکواژ به کسرهٔ اضافه موسوم شده است؛ بنابراین، کسره یا علامت اضافه که در زبان فارسی میانه و جدید نشانهٔ حالت اضافی است، درواقع همان ضمیر موصول یا حرف ربط است که پس از افتادن لاحقهٔ صرفی از پایان اسم، وظیفهٔ بیان حالت اضافی از اسم به این ضمیر موصول منتقل شده است (باقری، ۱۳۸۵: ۱۲۳). درمجموع، لفظی که کسرهٔ اضافه خوانده می‌شود کلمهٔ مستقلی است که در فارسی باستان به‌صورت hya وجود داشته و شبیه موصول در زبان عربی است. در فارسی دری، هرگاه حرف آخر کلمهٔ پیش از آن صامت باشد، به‌صورت کسره نوشته می‌شود و هرگاه یکی از مصوت‌های بلند (آ، او) باشد به‌صورت «ی» نوشته و ادا می‌شود.

البته، در بعضی نسخه‌های کهن همین کسره هم به صورت «ی» نوشته می‌شده است که نزدیک بودن آن را به یای نکره می‌رساند. آنچه این سخن را تأیید می‌کند کاربرد بالعکس آن است که یای نکره هم به صورت کسره می‌آمده است: ای گروهی من جواب دهید مرا = گروه من (ر.ک: ناتل خانلری، ۱۳۷۴/۳: ۱۶۱-۱۶۴).

محسن ابوالقاسمی (۱۳۷۵) دربارهٔ مضاف و مضاف‌الیه از دیدگاه تاریخی به نشانهٔ *īg* فارسی میانهٔ ترسانی اشاره می‌کند که بازماندهٔ *ya* (h) ایرانی باستان است.

باید گفت علاوه بر اینکه در خط پهلوی علامت اضافه یایی بوده است کوچک که بین مضاف و مضاف‌الیه می‌نوشتند، علامت اضافی دیگری داشتند و آن «زی» بوده است؛ مثل «بغدادت زی بگرت» که علامت اضافهٔ نسبی است (بهار، ۱۳۷۳/۱: ۳۱۴).

در مقالهٔ «تحلیل گروه‌های اسمی وابستگی از منظر دستور تاریخی در تاریخ بلعمی»، عصمت خوئینی و محمدباقر وزیری زاده (۱۳۹۱) شکل تاریخی گروه‌های اسمی با وابسته‌های پیشین و پسین را بررسی کرده‌اند. این مقاله اختصاصات سبکی و دستوری تاریخ بلعمی را نشان می‌دهد. می‌توان گفت ساخت اضافه در مثنوی تا حدودی به موضوع مقالهٔ اخیر نزدیک است که وضعیت و ساخت دستوری گروه‌های اسمی را در مثنوی نشان می‌دهد.

در پایان، نباید از تحقیقات کامل و مفصل محمد معین در عرصه و عرضهٔ اضافه غافل بود که از هر حیث حالات و ارکان و تاریخ اضافه و کسرهٔ اضافه و به نوعی تمام جوانب آن را مطرح کرده است که شرح مفصل او در کتابش مانع آن می‌شود که به تحقیقات او در این مقدمه اشاره شود (ر.ک: معین، ۱۳۶۳).

آنچه ذیل مبانی نظری و پیشینهٔ پژوهش قرارگرفت تمام آن چیزی است که ذکر آن دربارهٔ اضافه ضروری بود و درعین حال مهم‌ترین و برجسته‌ترین نکته‌ها و پژوهش‌هایی بود که در حوزهٔ اضافه از گذشته تا به حال دربارهٔ ترکیب اضافی انجام گرفته است و می‌تواند مقدمه‌ای باشد تا دریافت محتوای این مقاله را آسان کند و چگونگی الگوهای صرفی و نحوی و ساخت اضافه و ترکیب اضافی را در مثنوی مولانا روشن کند. درعین حال، مطالعهٔ ساخت دستوری اضافه در زبان فارسی براساس مثنوی نکات و ابهاماتی را توضیح می‌دهد و سبک و سیاق، نوآوری‌ها و تازگی‌های این ترکیب را در مثنوی نمودار خواهد ساخت و چه‌بسا در این مسیر نکات تازه‌ای نیز دربارهٔ اضافه و ترکیب اضافی مطرح شود.

۲. اقسام اضافه بر اساس ارتباط مضاف‌الیه و مضاف در مثنوی

۱.۱. اضافه اسم به خود اسم^۱

یکی از ویژگی‌های زبان مثنوی تکرار واژگان است که به شکل‌ها و مقاصد گوناگونی انجام می‌گیرد. از جمله این موارد در ساختار مضاف و مضاف‌الیه است که دو اسم با لفظ یکسان و واحد به هم اضافه می‌شوند. محمد معین این نوع اضافه را از فروع اضافه بیانی برشمرده و با نقل از «تعلیقات فروزانفر بر معارف» گفته که مفید معنی خالص و محض است؛ یعنی خالص و محض از مضاف‌الیه (معین، ۱۳۶۳: ۱۳۲). در جای دیگر، فروزانفر آورده است که مقصود از این اضافه، چه در اسم و چه در حقیقت، بیان روح و لطیفه و معنویت شیء است؛ مانند مستِ مست، آبِ آب (فروزانفر، ۱۳۶۳: ۱۴۶). محمود شفیعی این نوع اضافه را با عنوان اضافه استعاری طبقه‌بندی کرده و معتقد است که مضاف‌الیه به معنی مجازی آمده است (شفیعی، ۱۳۴۳: ۶۶). در هر صورت، مضاف و مضاف‌الیه تکرار یک اسم هستند، ولی در یک معنا نیستند. شاید بتوان رابطه آنها را اضافه عام به خاص دانست و مراد از مضاف، اصل چیزی است. این نوع اضافه از ویژگی‌های بلاغی و زبانی مثنوی مولانا است.

فقه فقه و نحو نحو و صرف صرف در کم آمد یابی ای یار شگرف

(مولانا، ۱۳۷۴ / ۱: ۲۸۴۷)

پس ز جانِ جانِ چو جاهل گشت جان از چنین جانی شود حامل جهان

(همان، ۲: ۱۱۸۶)

گاهی ضمائر شخصی هم در این کاربرد به کار می‌روند:

او تویی خود را بجو در او ای کو و کو گو فاخته شو سوی او

(همان، ۱۹۸۷)

البته در مواردی، مراد از اضافه انتساب است:

حفظ کردم من نکردم ردّتان در وجود جدِ جدِ جدتان

(همان، ۳: ۳۳۶)

گاهی مراد از اضافه، تأکید و مبالغه و بیان کمال است و مضاف نقش قید را برعهده دارد:

بهر خگری برآوردند دست جدِ جد تمییز هم برخاسته‌ست

(همان، ۵: ۲۵۴۴)

۲.۲. ارتباط تشبیهی (تشبیه بلیغ)

در اضافه تشبیهی، وجود مشابهت بین دو جزء مضاف و مضاف‌الیه کاملاً آشکار است و جابه‌جایی مضاف و مضاف‌الیه تأثیری در تشبیه ندارد. در هر صورت، رابطه تشابه برقرار است. در مثنوی مشبّه غالباً مضاف واقع می‌گردد و به‌ندرت در جایگاه مضاف‌الیه قرار می‌گیرد.

مشبّه به + مشبّه:

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر بل ز صد لشکر ظفرانگیزتر
(همان / ۱: ۳۹۹۰)
آفتاب گنبد ازرق شود کشتی هش چونکه مستغرق شود
(همان / ۶: ۷۲۹)

گاهی در این موارد مضاف‌الیه به‌صورت همجنس است:

صدهزاران موی مکر و دمدمه چشم خوابانید آن دم از همه
(همان / ۲: ۲۸۵۳)
آتشِ ظلم و فساد افروختن مسجد و سجده کنان را سوختن
(همان / ۱۸۱۹)

گاهی مشبّه و مشبّه‌به، مشمول عادت جمع‌گرایی مولوی است:

این رسن‌های سبب‌ها در جهان هان و هان زین چرخ سرگردانِ مدان
(همان / ۱: ۸۴۹)

مشبّه به + مشبّه‌به

هیچ شو واره تو از دندان او رحم کم جو از دل سندان او
(همان / ۵: ۵۳۱)
ای ایاز شیر نر دیوکش مردی خر کم فزون مردی هش
(همان / ۵: ۴۰۳۱)

باید گفت بسیاری از «مشبّه‌به»های مثنوی از واژگان محبوب مولاناست که برای «مشبّه»های متعدد به‌کار رفته است. از این نوع نمونه‌های ذیل قابل ذکر است:

«بحر»

بحر تن بر بحر دل بر هم زنان در میان‌شان برزخْ لایبغیان
(همان / ۲: ۱۳۷۲)

یادآوری می‌شود تمام نمونه‌هایی که در این پژوهش به‌صورت (عدد/عدد) می‌آید عدد اول شماره دفتر مثنوی مولانا و عدد دوم شماره بیت از همان دفتر است:

بحر معنی (۱۷ / ۱)، بحر جود (۲۶ / ۱)، بحر صفا (۳۶ / ۱)، بحر نور (۴۹ / ۱)، بحر عذاب (۵۲ / ۱)، بحر اندیشه (۵۳ / ۱)، بحر دل (۹۳ / ۱)، بحر رنگین (۱۰۷ / ۱)، بحر حلم (۱۲۰ / ۱)، بحر اسرار (۱۲۸ / ۱)، بحر صدق (۱۲۸ / ۱)، بحر قدرت (۱۸۸ / ۲)، بحر رحمت (۱۶۲ / ۲)، بحر جان (۲۱۹ / ۲)، بحر تن (۱۳۷۱ / ۲)، بحر کرم (۲۹۹ / ۲)، بحر قند (۳۹۳ / ۳)، بحر در (۳ / ۳)، بحر لدن (۶۰۲ / ۴)، بحر لطف (۶۷ / ۴)، بحر روح (۷۰۲ / ۴)، بحر غسل (۷۰۵ / ۴)، بحر صواب (۷۳۶ / ۵)، بحر فتنه (۷۷ / ۵)، بحر عشق (۸۸۰ / ۵)، بحر عدل (۹۹۰ / ۶)، بحر هموم (۹۲۴ / ۶) و...

«باغ»

باغ سبز عشق کو بی‌منتهاست جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست
(همان / ۱: ۱۷۹۳)

باغ دل (۸۲ / ۱)، باغ ایمان (۱۵۶ / ۱)، باغ جان (۲۸۲ / ۲)، باغ غیب (۳۱۷ / ۲)، باغ غم (۳ / ۳)، باغ شب (۵۵۸ / ۴)، باغ جود (۹۳۴ / ۶)، باغ لطف (۹۷۶ / ۶)

«شمع»

از نظر چون بگذری و از خیال کشته باشی نیم شب شمع وصال
(همان / ۱: ۴۷۶)

شمع بلا (۲۵۷۴ / ۲)، شمع روی یار (۲۵۱۵ / ۲)، شمع عشق (۳۹۲۰ / ۳)، شمع هو (۵۸۴ / ۴)، شمع دل (۶۹۱ / ۴)، شمع هنر (۹۳۶ / ۶)، شمع دین (۹۶۹ / ۶)، شمع دمع (۹۹۴ / ۶)

«مرغ»

مرغ جان‌ها را در این آخر زمان نیستشان از همدگر یک دم امان
(همان / ۳: ۳۷۰۶)

مرغ امید (۱۱۴ / ۱)، مرغ دل (۹۴ / ۱)، مرغ تقلید (۲۷۶ / ۲)، مرغ عزم (۳۶۴ / ۳)، مرغ گمان (۴۰۸ / ۳)، مرغ صبر (۴۲۳ / ۳)، مرغ روح (۷۶۵ / ۵)، مرغ حرص (۸۲۲ / ۵)

«آب»

لفظها و نام‌ها چون دام‌هاست لفظ شیرین ریگ آب عمر ماست
(همان / ۱: ۱۰۶۱)

آب وصل (۱۹۹ / ۱)، آب ایمان (۷۸۱ / ۱)، آب حلم (۸۵۲ / ۱).

«آتش»

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد

(همان / ۱: ۱۰)

آتش شهوت (۱/ ۸۶۲)، آتش خشم (۱/ ۸۵۲)، آتش بخل (۱/ ۳۷۱۳)، آتش ظلم (۲/ ۱۸۱۹)

«خورشید»

آن بخاری غصه دانش نداشت چشم بر خورشید بینش می گماشت

(همان / ۳: ۳۸۵۵)

عشق ربانیت خورشید کمال امر نور اوست خلقت چون ظلال

(همان / ۶: ۹۸۳)

«آفتاب و خورشید»

گفت آخر هیچ گنجد در بغل آفتاب حق و خورشید ازل

(همان / ۱: ۳۵۵۳)

چون تو باشی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را

(همان / ۳۷۶۳)

آفتاب معرفت (۲/ ۱۸۲)، آفتاب جانها (۲/ ۱۸۸)، آفتاب انبیا (۲/ ۱۹۲)، آفتاب عمر (۲/ ۲۳۲)، آفتاب عقل (۵/ ۷۳۴)، آفتاب حسن (۵/ ۷۷۱)، آفتاب حق (۶/ ۱۰۱۵)، آفتاب لطف

(۶/ ۱۰۷۴)

«شمس»

خود غریبی در جهان چون شمس نیست شمس جان باقیست کو را امس نیست

(همان، ۱۱۹)

شمس دین (۲/ ۲۲۷)، شمس بقا (۶/ ۹۹۵)

۳.۲. ارتباط توصیفی یا وصف گونه (اضافه‌ای که مضاف‌الیه آن ارزش وصفی دارد)

این نوع اضافه را به‌خصوص زمانی که مضاف‌الیه جنس و نوع مضاف را بیان کند اضافه بیانی دانسته‌اند. باید گفت در موارد زیر همه مضاف‌الیه‌ها قابل تبدیل به صفت هستند. «این نوع اضافه را می‌توان از زمره اضافه اختصاصی نیز به حساب آورد» (صادقی، گفت‌وگوی تلفنی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۱).

بیان جنس مضاف

تیغ حلم از تیغِ آهن تیزتر بل ز صد لشکر ظفرانگیزتر

(همان، ۳۹۸۹)

که اشتها را خلق بند محکم است در ره این از بند آهن کی کم است

(همان، ۱۵۴۲)

صد هزاران ماهی الهیی سوزن زر در لب هر ماهیی

(همان/ ۲: ۳۳۲۶)

مضاف‌الیه از مصدرهای عربی است که به صفت بیانی ساده قابل تأویل است:

یار نیک رفت بر چرخ برین یار فسقت رفت در قعر زمین

(همان/ ۳: ۳۴۲)

رفت لقمان سوی داود صفا دید کو می‌کرد ز آهن حلقه‌ها

(همان، ۱۸۴۳)

مضاف‌الیه اسمی است که به صفت نسبی قابل تأویل است؛ البته بند شماره «۱» نیز در اینجا قابل طرح است ولی به خاطر تفکیک جنس از نسبت جداگانه ذکر شد:

این قیاسات و تحری روز ابر یا به شب مرقبله را کرده‌ست خبر

(همان/ ۱: ۳۴۰۴)

یا به طفل شیر مادر بانگ زد که بیا من مادرم هان ای ولد

(همان/ ۲: ۳۵۹۶)

مضاف‌الیه اسمی است که به صفت بیانی فاعلی قابل تأویل است.

هر که آن مسجد شبی مسکن شدش نیم شب مرگ هلاهل آمدش

(همان/ ۳: ۳۹۴۱)

۴.۲. ارتباط ترجیحی و لیاقت

اضافه ترجیحی و لیاقت نیز از فروع اضافه بیانی محسوب می‌شود. در این نوع اضافه، مضاف معنی برتری، ریاست و امارت و مانند آن دارد (معین، ۱۳۶۳: ۱۳۱). باید گفت این نوع اضافه را باید در مقوله صفت و سنجش صفات به حساب آورد؛ چنان‌که «استاد استادان» یعنی برترین استاد.

لاجرم استاد استادان صمد کارگاهش نیستی و لا بود

(همان/ ۶: ۱۶۴۹)

شاه شاهان است بلکه شاه ساز وز برای چشم بد نامش ایاز

(همان/ ۲: ۱۸۸۲)

چنان که پیداست، در نمونه‌های مذکور مضاف‌الیه به صورت جمع آمده است. در بیت زیر از نشانه جمع عربی (ین) استفاده شده است:

سایسی کردی در آخر آن غلام لیک سلطان سلاطین بنده نام
(همان/ ۶: ۱۱۳۶)

۵.۲. ارتباط توضیحی

در مثنوی دو نوع اضافه توضیحی قابل ذکر است:

نخست، همان اضافه عام به خاص است که مضاف‌الیه نام مضاف است.

دوم، اضافه‌ای که مضاف‌الیه در حکم بدل مضاف است و می‌توان آن را اضافه بدلی یا نوعی اضافه توضیحی دانست (فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۲۲۰). چنان که در ابیات ذیل مشاهده می‌شود. ما مواردی هم داریم که مضاف‌الیه می‌تواند یک جمله مستقل یا کامل باشد؛ مانند بیت «کز نیستان تا مرا بریده‌اند/ در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند» از مولاناست که تمام بیت برای مضاف «بیت» مضاف‌الیه واقع شده است:

ساربانان بار بگشا ز اشتران شهر تبریز است و کوی دلستان
(همان/ ۶: ۳۱۱۳)
من چه گویم یک رگم هشیار نیست شرح آن یاری که او را یار نیست
(همان/ ۱: ۱۳۰)
رمز الکاسب حبیب اله شنو از توکل در سبب کاهل مشو
(همان، ۹۱۴)

۶.۲. ارتباط بُنوت

گاهی بین مضاف و مضاف‌الیه، صفت شمارشی فاصله می‌اندازد، بدون اینکه کسره اضافه حذف شود:

زن چو عاجز شد بگفت احوال را مردی آن رستم صد زال را
(همان/ ۵: ۳۹۶۵)

رستم صد زال ← صد رستم زال (شهیدی، ۱۳۸۶/ ۹: ۵۶۷).

در مواردی اضافه بُنوت در قالب ساختار عربی است و بر سر مضاف‌الیه «ابن» وارد می‌شود، اگرچه مقصود فرد خاصی نیز نباشد:

پادشاهی کن ببخشش ای رحیم ای کریم ابن کریم ابن کریم
(همان/ ۵: ۳۵۶۶)

۷.۲. ارتباط تبعیضی

در این اضافه، کسرۀ مضاف به معنی «از» تبعیضی است.

گفت هر یک نان دهد جنگ و فراق گفت من آرد شما را اتفاق
(همان / ۲: ۳۶۹۱)

۸.۲. ارتباط استعاری

این گلی مرگ از نعره گرفت طبل او بشکافت از ضرب شکفت
(همان / ۶: ۷۷۵)

۹.۲. ارتباط اقترانی

اضافۀ اقترانی اقتران و پیوستگی مضاف را به مضاف‌الیه می‌رساند: «دست ادب»؛ یعنی دست مقرون به ادب. مؤلف غیاث‌اللغات آورده است:

اقترانی و آن چنان است که مضاف‌الیه اقتران معنوی داشته باشد؛ یعنی مضاف‌الیه حال باشد مر مضاف را، چنان‌که در این عبارت: "نامه عنایت که به نام فقیر صدور یافت به دست ادب گرفته به سر ارادت نهادم و به انامل نیاز مفتوح ساخته به چشم عقیدت برخواندم؛ یعنی نامه‌ای که مقترن به عنایت بود به دست خود که به حالت ادب اقتران داشت..." (معین، ۱۳۴۱: ۱۳۸).

در مثال ذیل از مثنوی «امشب باران» یعنی امشبی که به باران اقتران و پیوستگی دارد:

امشب باران به ما ده گوشه‌ای تا بیایی در قیامت توشه‌ای
(همان / ۳: ۶۲۷)

۱۰.۲. ارتباط سببی

در اضافه سببی رابطۀ مضاف و مضاف‌الیه رابطۀ سبب و مسبب یا مسبب به سبب است؛ سبب به مسبب مانند: تیغ انتقام و اضافه مسبب به سبب مانند: سوخته فراق یا کشته غم. در مثال ذیل مراد آبی است که سبب حیات است و زهری که سبب ممات است.

کوزه آن تن پر از آب حیات کوزه این تن پر از زهر ممات
(همان / ۶: ۶۵۱)

۱۱.۲. ارتباط مختلط زنجیری

نوعی دیگر از اضافه‌های مثنوی اضافه‌هایی است که زنجیر اضافه را به وجود می‌آورند. در این زنجیر اضافه ممکن است دو نوع مضاف‌الیه به هم اضافه شوند.^۲ باید گفت این ارتباط در اثر بسامد بالای آن در مثنوی به دست آمده و تعبیر آنها بر ساخته نگارنده است.

ارتباط تشبیهی-اختصاصی

باد آهی کابر اشک چشم راند مر خلیلی را بدان اواه خواند
(همان، ۸۸۴)

ارتباط تشبیهی-بیانی

می‌ستاند این یخ جسم فنا می‌دهد ملکی برون از وهم ما
(همان، ۸۸۱)

ارتباط تخصیصی-توضیحی

پیش تو خون است آب رود نیل نزد من خون نیست آب است ای نبیل
(همان، ۸۸۵)

یکی از ویژگی‌های زبانی مثنوی همراه‌بودن مضاف‌الیه با وابسته پیشین اشاره (صفت شمارشی) است. در نمونه‌های ذیل، مضاف‌الیه همراه وابسته "آن" آمده است و این از اختصاصات مثنوی است:

که چرا می‌باد آری ز آن دیار یا ز قصر و ساعد آن شهریار
(همان/ ۶: ۹۵۹)
بعد از آن صد تن به پیش مصطفی گفت حال آن بلال باوفا
(همان، ۹۵۳)

سخن آخر اینکه امروزه اضافه را به «تعلقی» و «غیرتعلقی» یا به «تعلقی»، «انتسابی» و «تشبیهی» تقسیم می‌کنند. در اضافه تعلقی، مضاف، متعلق به مضاف‌الیه است و این نام‌گذاری ورای اضافه ملکی است؛ در اضافه تعلقی با جابه‌جا کردن مضاف و مضاف‌الیه و آوردن فعل «دارد» در پایان ترکیب، معنای تعلقی مشخص می‌شود. در چهار بیت بالا می‌توان این نوع اضافه را سنجید: شهریار ساعد دارد؛ دنیا بازار دارد؛ در حلقه دارد.

یکی از ویژگی‌های مثنوی به‌کاررفتن جمله‌های عربی در جایگاه اجزای جمله و پذیرفتن نقش‌های اسم و وابسته‌های آن است. اما اغلب، جمله‌های عربی، نقش‌های وابسته پسین،

مثل صفت و مضاف‌الیه را برعهده می‌گیرند؛ یعنی جمله‌ها در حکم یک اسم هستند. در ابیات ذیل، جمله‌های عربی نقش وابستهٔ پسین را برعهده دارند.

رمز الکاسب حبیب‌اله شنو از توکل در سبب کاهل مشو
(همان، ۱: ۹۱۴)
رو بر سلطان و کار و بار بین حسّ تجری تحتها الانهار بین
(همان، ۲۷۱۸)

نقش‌های دیگر در این کاربرد:

نهادی

رَبَّ هَب لی از سلیمان آمده‌ست که مده غیر مرا این ملک و دست
(همان، ۲۶۰۴)

مفعول

گوش من لایلدغ المؤمن شنید قول پیغمبر به جان و دل گزید
(همان، ۹۰۷)

مسند

وهم مخلوق است و مولود آمده‌ست حق نزاییده‌ست او لم‌یولدست
(همان، ۲۷۵۸)

تمییز

مال را کز بهر دین باشی حمل نعم مالّ صالح خواندش رسول
(همان، ۹۸۴)

آنچه ذکر شد، نمونه‌هایی از کاربرد این گونه جمله‌هاست.

۳. الگوهای گروه‌های اسمی زنجیری در مثنوی

چنان‌که می‌دانیم، گروه‌های اسمی دو عنصری، به دو شکل ترکیب‌های اضافی و ترکیب‌های مجانب^۴ تشکیل می‌شوند، اما واقعیت این است که هستهٔ گروه اسمی با یک وابسته، از حیث وضوح و شمول ناقص‌تر از گروهی است که دارای چندین وابسته باشد. در گروه‌های اسمی زنجیری وابسته‌ها با هم به‌صورت اضافه (بـ) ترکیب می‌شوند، اما کلمات داخل زنجیر (حلقه‌های زنجیر) به گروه ترکیب‌های دو عنصری بستگی کامل دارند. وابسته‌های اضافه‌شدهٔ پسین، همگی، برای روشن‌ساختن و توضیح هستهٔ گروه آمده‌اند که در چنین صورتی «ارتباط موازی» بین حلقه‌های زنجیر برقرار است. گاهی نیز وابسته‌ها با هسته در ارتباط نبوده‌اند،

بلکه با وابسته قبلی خود مربوطاند؛ یعنی دارای «ارتباط متوالی» هستند. این دو اسلوب در ظاهر هیچ فرقی با هم ندارند؛ زیرا زنجیر اضافه برقرار است، اما از حیث معنایی این تمایز مشخص می‌شود. در دسته‌ای دیگر از این گروه‌ها می‌توان وابسته‌های پیشین (گروه مجانب) را مشاهده کرد؛ یعنی گروه اسمی وابسته‌های متعدد و مختلط مجانب و اضافی دارد. این نوع گروه‌ها در این مقاله گروه‌های آمیخته نامیده می‌شوند.

در این قسمت، اسلوب‌های فعال گروه‌های زنجیری در ذیل سه عنوان گروه‌های زنجیری اضافی موازی، گروه‌های زنجیری متوالی، گروه‌های آمیخته مطرح می‌شود؛ گروه‌هایی که انتخاب شده‌اند از اختصاصات سبکی مثنوی به‌شمار می‌آیند.

۱.۳. گروه‌های زنجیری اضافی موازی (/ / — / — / ...)

۱.۱. هسته گروه اسمی دو صفت دارد که به هم اضافه شده‌اند. این از اختصاصات نحوی مثنوی است و دارای بسامد فراوان است:

ای خدای با وفای با عطا	هسته	صفت	صفت
رحم کن بر عمر رفته در جفا			
(همان/ ۱: ۲۱۸۹)			
کآن خدای خوب‌کار بردبار	هدیه‌ها را می‌دهد در انتظار		
(همان/ ۵: ۱۷۵۰)			
صوفیانِ طبل‌خوارِ لقمه‌جو	سگ‌دلان و همچو گربه روی‌شو		
(همان/ ۲: ۴۰۵)			
پس سلیمان گفت ای نیکو رفیق	در بیابان‌های بی‌آب عمیق		
(همان/ ۱: ۱۲۲۰)			

نمونه‌های دیگر: فهم‌های کهنه کوتاه‌نظر (۲۷۶۲/۱)، منِ عورِ گدا (۱۲۲۷/۱)، سگِ گرگینِ زشت (۷۸۸/۳)، دلِ اسپیدِ همچون برف (۱۵۹/۲)، خورشیدِ تابانِ جلیل (۲۰۸۵/۲)، بلیسِ خلق‌سوزِ فتنه‌جو (۲۷۱۳/۲)، رسولِ مهربانِ رحم‌کیش (۲۸۴۹/۲)، کلامِ پاکِ راست (۲۸۷۸/۲)، عقل‌کندِ تن‌پرست (۱۴۳۵/۲)، زاغِ خسِ مردارِ جو (۸۹۹/۵)، یزدانِ لطیفِ بی‌ندید (۱۵۸۵/۵)، کاغذِ اسپیدِ نابنوشته (۱۹۶۳/۵)، امیرانِ خسیسِ قلب‌ساز (۱۹۸۲/۵)، داستانِ مغزِ نغز (۲۱۴۳/۵).

می‌توان وابسته‌هایی را که با «و» یا مکث و درنگ به هم عطف شده‌اند از این نوع دانست.
در بعضی موارد «ی» جانشین کسره شده است.

بود شخصی مفلسی، بی‌خان و مان مانده در زندان و بند بی‌امان
(همان / ۲: ۵۸۵)
دید شخصی فاضلی پرمایه‌ای آفتابی در میان سایه‌ای
(همان / ۱: ۶۸)
مؤمن کیس ممیز کو که تا باز داند حیزکان را از فتی
(همان، ۲۹۳۸)

۲.۳. گروه اسمی دارای سه صفت که به هم اضافه شده‌اند

هسته صفت صفت صفت

حشرِ پر حرصِ خسیِ مردارخوار صورتِ خوکی بود روز شمار
(همان / ۲: ۱۴۱۳)
عشقِ شنگِ بی‌قرارِ بی‌سکون چون درآرد کل تن را در جنون
(همان / ۱: ۲۷۲۷)
گاهی عطف این نقش را ایفا می‌کند؛ یعنی وابستهٔ پسین (صفت) همجنس است:
گریهٔ پر جهلِ پر تقلیدِ و فن نیست همچون گریهٔ آن مؤتمن
(همان / ۵: ۱۳۰۳)

۳. ۲. ۱. گروه اسمی دارای دو وابسته پسین است که اولی صفتِ هسته و دومی مضاف‌الیه هسته است:

هسته صفت مضاف‌الیه

تا سمرقند آمدند آن دو رسول از برای زرگرِ شنگِ رسول

(همان / ۱: ۱۸۶)

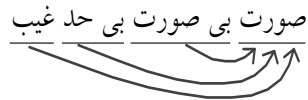
در نیازِ عاجزانهٔ خویشتن وز خیال و وهم من یا صد چو من

(همان / ۵: ۱۸۳۸)

۳. ۲. ۲. گروه دارای سه وابسته پسین است که دو وابسته نخست صفت و وابسته آخر مضاف‌الیه است. هسته صفت صفت مضاف‌الیه

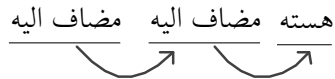


ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب
(همان/ ۱: ۳۴۸۶)



۳. ۲. گروه‌های زنجیری اضافی متوالی^۵ (/ / — / ...)

۳. ۲. ۱. هسته گروه اسمی دو مضاف‌الیه دارد که هر کدام به حلقه قبلی خود مربوطاند:



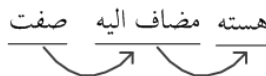
هم‌چنان ترکیبِ حَم کتاب هست بس بالا و دیگرها نشیب
(همان/ ۵: ۱۳۲۶)
معدنِ حَم اله آمد ملک گفت چون ریزم بر آن ریش این نمک
(همان، ۱۵۸۶)

سایر نمونه‌ها: فعل باران بهاری (۲۰۴۳/۱)، زنجیر زلف دلبر (۱۹۱۷/۵)، قصه عشق ایاز (۱۹۱۸/۵)

در مواردی وابسته‌ها مکرر می‌شوند: قوت جانِ جان (۴۲۸۷/۳)، عدد آفتاب آفتاب (۳۶۲۸/۳)، جان جان تن (۱۵۶۸/۵)، اصل اصل عشق (۱۲۵۳/۵)

۳. ۲. ۲. هسته گروه اسمی دارای دو وابسته پسین است که اولین آنها مضاف‌الیه و دومی صفت است.

مضاف‌الیه:



شد محمد آلپ اُلغ خوارزمشاه در قتالِ سبزواری پر پناه
(همان، ۸۴۵)

سایر نمونه‌ها: سبب‌های حجاب گول‌گیر (۱۷۹۸/۲)، رکاب شیر با فر و شکوه (۳۰۲۲/۱)،
دجله آب روان (۱۶۲۹/۵)

۳.۲.۳. هسته دارای وابسته‌هایی است که همه آنها مکررند:

هسته	مضاف الیه	مضاف الیه	مضاف الیه
آفتاب	آفتاب	آفتاب	آفتاب

این چه می‌گویم مگر هستم به خواب
(همان/ ۳: ۲۸۱۳)

مه جمادست و بود شرقش جماد	جانِ جانِ بود شرق فؤاد
خود چه گویم پیش آن در این صدف	نیست الا کفِ کفِ کفِ

(همان/ ۴: ۳۰۵۷)
(همان/ ۱: ۲۶۷۷)

۴.۲.۳. هسته دارای سه وابسته پسین است که دو وابسته آن صفات اولین وابسته (مضاف‌الیه) هستند:

هسته	مضاف الیه	صفت	صفت
یا چو بوی یوسف خوب لطیف	می‌زند بر جان یعقوب نحیف		

(همان/ ۲: ۱۲۰۵)

عقلِ فرعونِ ذکیِ فیلسوف	کور گشت از تو نیابید او وقوف
-------------------------	------------------------------

(همان، ۲۶۶۵)

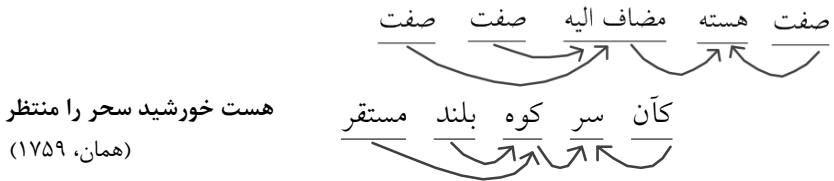
۵.۲.۳. هسته دارای سه مضاف‌الیه است. الگوی این بند همچون الگوی شماره ۳ است:

هسته	مضاف الیه	مضاف الیه	مضاف الیه
خاص خاص مخزن سلطان وی است	بلکه اکنون شاه را خود جان وی است		

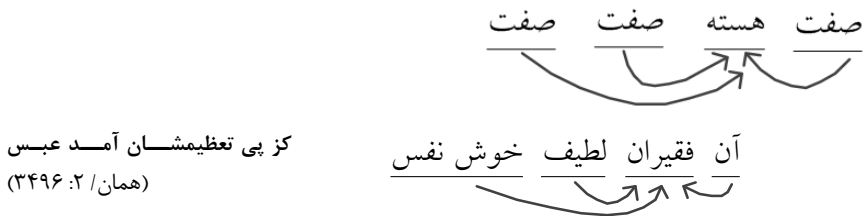
(همان/ ۵: ۱۸۷۱)

۳.۳. گروه‌های زنجیری آمیخته (هسته به همراه وابسته‌های مجانب و اضافی)

۳.۳.۱. هسته دارای وابسته پیشین اشاره (صفت اشاره) است و دارای دو یا سه وابسته پسین.
الگوی ۱:



الگوی ۲:



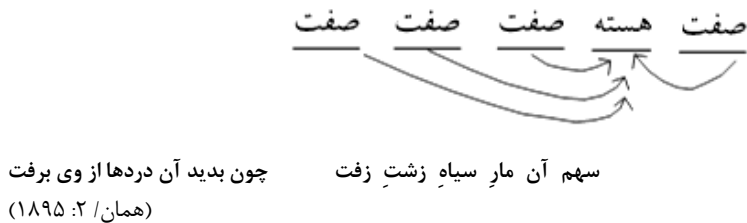
در چنان روی خبیث عاصیه گفت یزدان نَسَفَن بالناصیه
(همان / ۳: ۶۰۴)

آن گه پستِ مثال سنگلاخ موش را شاید نه ما را در مناخ
(همان، ۱۳۵۲)

در مواردی وابسته پیشین شمارشی جایگزین صفت اشاره می‌شود:

بکشمش یا خود دهم او را عذاب یک عذابِ سختِ بیرون از حساب
(همان / ۵: ۸۴۰)

الگوی ۳:



تا چنان گردد که می‌خواهد دلش آن دلِ کورِ بدِ بی‌حاصلش
(همان، ۲۵۸۹)

الگوی ۴:

صفت هسته مضاف الیه صفت

رحمت تو و آن دم گیرای تو
(همان / ۵: ۱۶۲۶)

عرش با آن نور صفت به اضافه خویشت صفت
باز و اللیل است ستاری او
و آن تن خاکی زنگاری او
(همان / ۱: ۲۶۵۷)

الگوی ۵:

این چنین دستار خوان قیمتی
چون فکندی اندر آتش ای ستی؟
(همان / ۳: ۳۱۳۳)

الگوی ۶:

صفت هسته صفت مضاف الیه

من غلام آن چراغ چشم جو
که چراغت روشنی پذیرفت ازو
(همان / ۱: ۳۹۸۴)

من غلام موج آن دریای نور
که چنین گوهر برآرد در ظهور
(همان، ۳۹۸۵)

الگوی ۷:

صفت هسته مضاف الیه مضاف الیه

آن جوابات سؤالات کلیم
 کش خضر بنمود از رب علیم
 (همان/ ۲: ۳۵۲۸)
 آن ستون‌های خلل‌های جهان آن طبیبان مرض‌های نهان
 (همان، ۱۹۳۵)

الگوی ۸:

هسته صفت هسته صفت
 و آن صفای عارض ان دلبران
 نه بسوزد چون سپند این دل بر آن
 (همان/ ۵: ۹۵۹)

الگوی ۹:

صفت هسته مضاف الیه صفت هسته
 کار آن شیر غلط بین می کند
 هرکه دندان ضعیفی می کند
 (همان/ ۱: ۱۳۲۶)

چنان‌که مشاهده می‌شود، گروه‌های اسمی زنجیری مختلط در مثنوی با صفت اشاره «آن»، «این» یا صفات اشاره مرکب تشکیل می‌شود که اگر از این وابسته پیشین چشم‌پوشی شود گروه اسمی همان گروه زنجیری اضافی موازی یا متوالی است. پس، می‌توان نتیجه گرفت که گروه‌های اسمی زنجیری در مثنوی به دو شکل موازی و متوالی نقش بسته و این نیز از عادات‌های ذهنی-زبانی مولانا است؛ چراکه غالب گروه‌های اسمی زنجیری در مثنوی گروهی است که هسته دو صفت موازی دارد و همین بر گفته ما صحه می‌گذارد.
 ۳. ۲. سایر گروه‌های اسمی زنجیری در مثنوی به‌ندرت دیده می‌شود:

هسته مضاف الیه مضاف الیه صفت
 خونبهای جرم نفس قاتله هست بر حلمش دیت بر عاقله

(همان/ ۵: ۲۱۰۱)

آنچه ذکر شد الگوهای بارز و پر بسامد گروه‌های زنجیری در مثنوی است. که به خاطر رعایت اختصار نمونه‌هایی اندک ذکر شد اگرچه نمونه‌های فراوانی گردآوری شده بود.

ع. ساخت دستوری مضاف‌الیه همجنس^۶ در جمله‌های مثنوی

آنچه در این مقال اجزای همجنس خوانده می‌شود، اجزائی از جمله است که با حرف «واو» به هم عطف شده‌اند و در جمله نقش واحدی دارند. در مثنوی این جمله‌ها به دو شکل مطرح است. هردو شکل به دلیل کاربرد فراوان از اختصاصات سبک زبانی مثنوی است. اگر به نقش‌های دیگری غیر از مضاف‌الیه هم اشاره می‌گردد جهت نشان دادن و تأیید شیوه کاربرد سبکی مضاف‌الیه است.

الف. شکل اول عمومی و فراگیر است و در آثار دیگران نیز دیده می‌شود، هرچند در مثنوی بسامد بالایی دارد. اجزای این جمله‌ها -چه اجزای اصلی و چه اجزای وابسته- به صورت گروه است و همان نقشی را دارد که اصطلاحاً به آن نقش تبعی معطوف گفته می‌شود. خلاصه اینکه، اجزای جمله دارای معطوف‌های بی‌شمارند؛ مانند عبارت ذیل:

شارب خمرست و سالوس و خبیث مر مریدان را کجا باشد مغیث
(همان / ۲: ۳۳۹۴)
شیخ گفت او را مپندار ای رفیق که ندارم رحم و مهر و دل شفیق
(همان، ۱۷۷۹)

البته این شکل ساختارهای گوناگونی دارد که به آنها پرداخته خواهد شد.

ب. در شکل دوم عناصری که معطوف می‌شوند به صورت گروهی می‌آیند و عنصری در اجزا و گروه‌های همجنس مکرر می‌شود؛ به‌دیگرسخن، چند گروه در نقش همجنس به کار می‌روند و در این گروه‌های همجنس عنصری تکرار می‌شود. این عنصر مکرر، هسته، وابسته، حرف اضافه، نقش‌نما، فعل و دیگر عناصر دستوری است.

در ساختار اخیر، برای اینکه عنصر مکرر توضیح داده شود، از ذکر نقش نحوی اجزای همجنس جمله پرهیز می‌شود و این ساختار براساس عنصر مکرر طبقه‌بندی می‌گردد.^۷ گروه‌های اسمی‌ای که هسته یا وابسته‌های آنها اجزای همجنس دارند:

۱.۴. مضاف‌های همجنس در فک اضافه

الف. نقش نهاد:

چون برآمد نور ظلمت نیست شد ظلم را ظلمت بود اصل و عَضِد
(همان / ۳: ۴۶۳۶)

ب. نقش مفعول:

گر بیاماسد مرا دست و شکم عشق آب از من نخواهد گشت کم
(همان، ۳۸۸۶)
رحمت عالم همی گویند و او عالمی را می‌برد حلق و گلو
(همان، ۴۴۷۹)

۲.۴. مضاف‌الیه همجنس

چون عصا شد آلت جنگ و نفیر آن عصا را خرد بشکن ای ضریر
(همان / ۱: ۲۱۳۷)
کی شود باریک هستی جمل جز به مقراض ریاضات و عمل
(همان، ۳۰۶۶)

گاهی یکی از اجزا بعد از فعل در پایان مصراع ظاهر می‌شود:

تن چو مادر طفل جان را حامله مرگ درد زادن است و زلزله
(همان، ۳۵۱۴)

۳.۴. صفت‌های همجنس

آب را در چشمه کی آرد دگر جز من بی مثل با فضل و خطر
(همان / ۲: ۱۶۳۵)
و آن دگر خرگوش بهر شام هم شب‌چره این شاه با لطف و کرم
(همان / ۱: ۳۱۰۷)

گاهی این صفات بدون «و» عطف و با حذف کسره اضافه صورت می‌گیرد:

تابشی بنمود او را جَنَّتِی باقیی، سبزی، خوشی، بی‌صَنَّتِی
(همان / ۳: ۳۴۰۴)

شکل دوم (تکرار در جمله با اجزای همجنس)

۴. تکرار هسته (اسم-مضاف) در گروه‌های اسمی همجنس

نهاد:

باد خشم و باد شهوت باد آز	برد او را که نبود اهل نماز
(همان / ۱: ۳۷۹۶)	
نطق آب و نطق خاک و نطق گل	هست محسوس حواس اهل دل
(همان، ۳۴۷۹)	
گفت افزون را تو بفروش و بخر	بذل جان و بذل جاه و بذل زر
(همان / ۳: ۲۷۲۸)	

مفعول مسند:

دست‌ها ببریده اصحاب شمال	وانمایم رنگ کفر و رنگ آل
(همان / ۱: ۳۵۳۲)	
هست آن موی سیه وصف بشر	نیست آن مو موی ریش و موی سر
(همان / ۳: ۱۷۹۳)	

مضاف‌الیه: قید

تا هلاک قوم نوح و قوم هود	عارض رحمت به جان ما نمود
(همان / ۲: ۳۰۵۷)	
دو مه و سه ماه مهمانش بدی	بر دکان او و بر خوانش بدی
(همان / ۱: ۲۵۷۱)	

۵. تکرار وابسته‌های پیشین (صفت شمارشی، مبهم، پرسشی و...)

نهاد:

آن قیام و آن رکوع و آن سجود	از درختان بس شگفتم می‌نمود
(همان / ۳: ۲۰۵۰)	
هیچ مال و هیچ مخزن هیچ رخت	می درفش نامد الا جز که تخت
(همان / ۴: ۸۶۹)	

مضاف‌الیه:

او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
(همان / ۱: ۲۶۷۵)	
من به حجت برنیایم با بلیس	کوست فتنه هر شریف و هر خسیس
(همان / ۲: ۲۷۰۷)	

احمد ا نزد خدا این یک ضریر بهتر از صد قیصرست و صد وزیر
(همان، ۲۰۷۶)

متمم:

پس جهاد اکبر آمد عصر دزد تا بگوید او چه دزدید و چه برد
(همان، ۲۳۷۹)

مفعول:

عقل حیران که چه عشق است و چه حال تا فراق او عجب تر یا وصال؟
(همان / ۳: ۴۷۱۷)

مسنند:

این چه ژاژست و چه هرزی ای فلان من حقیقت یافتم چه بود نشان
(همان / ۲: ۲۸۰۷)

قید:

بس بلند و بس شگرف و بس بسیط آب حیوانی ز دریای محیط
(همان، ۳۶۶۹)

ع. ۶. تکرار ضمیر به عنوان وابستهٔ پسین در گروه‌های اسمی با وابستهٔ همجنس

مضاف الیه:

جاهل است و غافل است از حالشان چون رود در خونشان و مالشان
(همان، ۲۷۴۸)
جمله راضی رفته‌اند از پیش ما هست مهمان جان ما و خویش ما
(همان، ۲۱۱)
بر عمامه و روی او و موی او بر گریبان و بر و بازوی او
(همان، ۲۷۴۸)

۵. اختصاصات سبکی و دستوری اضافه در مثنوی

الف. فک و فصل اضافه در مثنوی^۸

۵. ۱. در کلمات مختوم به «-ی» [نسبت و حاصل مصدر] در حالت اضافه گاه کسره حذف می‌شود.

دوستی ابله بتر از دشمنی است او به هر حيله که دانی راندنی است
(همان، ۲۰۱۵)
صحت این حسّ ز معموری تنّ صحت آن حسّ ز ویرانی بدن
(همان / ۱: ۳۰۵)

آنچه در این باره قابل یادآوری است مربوط به کسره بعد از «زی» است. محمد معین از مؤلف نهج/الادب نقل می‌کند که:

صاحب سراج/اللغة گوید که «زی» بکسر اول به معنی طرف و جانب است، لیکن این لفظ بی‌اضافت مستعمل شود و معلوم نیست که اسم است که فک اضافه کرده‌اند یا حرف است به معنی «الی» که حرف عربی است، چنان‌که در مثنوی^۹ (معین، ۱۳۴۱: ۷۲). البته، در ابیات ذیل «زی» حرف اضافه است. کسره در حرف «زی» کسر (کم و حذف) شده است. جای پرداختن به این حرف اضافه اینجا نیست و در حال حاضر، با توجه به تحقیقات معین در این زمینه، در قالب اسم از آن یاد شده است:

چون کنی از خلد زی دوزخ فرار غافل از لایستوی اصحاب نار
(همان/ ۲: ۳۳۲)
او شفیع است این جهان و آن جهان این جهان زی دین و آجا زی جنان
(همان/ ۶: ۱۶۷)

حذف کسره اضافه در مواردی غیر از کلمات مختوم به «-ی=آ»: ۱۰

تن ز سرگین خویش چون خالی کنی پر ز مشک و دراجلالی کنی
(همان/ ۵: ۱۴۸)

در بعضی موارد که ترکیب اضافه موصول (ترکیب اضافه مقطوع) است کسره اضافه حذف نمی‌شود:

گفت کوی او کدام اندر گذر او سر پل گفت و کوی غاتفر
(همان/ ۱: ۱۷۰)
صاحب خرمن همی‌گوید که هی ای ز کوری پیش تو معدوم شی
(همان/ ۶: ۸۰۸)

۵. ۲. حذف کسره اضافه، در اضافه‌شدن مضاف به ضمائر متصل (ر.ک: فرآیندهای واجی)

پرخماران از دم مطرب چرند مطربانشان سوی میخانه برند
(همان، ۶۶۰)
چون بگویندش که عمر تو دراز می‌شود دلخوش دهانش از خنده باز
(همان، ۱۲۳۴)

۵. ۳. در کلمات مختوم به مصوت بلند «ā/ā»، «ū/ū» و...، هنگام اضافه، کسره اضافه به همراه «ی» میانجی محذوف است:

برگ‌ها هم‌رنگ باشد در نظر میوه‌ها هریک بود نوعی دگر

(همان/ ۳: ۵۳۱۳)

۵. ۴. از موارد فک و حذف کسره اضافه، مضاف‌شدن کلماتی است که به «ه» غیرملفوظ ختم می‌شوند. «مؤلف غیاث نویسد: "باید دانست در کلمه‌ای که آخر آن، های مختلفی باشد وقت اضافت و توصیف، آن «ها» را به همزه ملینه بدل کنند"» (معین، ۱۳۴۱: ۳۲). در دستور تاریخی زبان فارسی آمده است که میان مضاف و مضاف‌الیه — آورده می‌شود که در خط نشانه‌ای ندارد. در بعضی موارد در خط نشانه هست؛ مثلاً پس از مصوت «ا»، و های غیرملفوظ «ی» و صورت کوتاه‌شده آن «ء» آورده می‌شود. پس از مضافی که به «ا» پایان یافته است «ی» می‌آید و کسره پس از آن می‌آید: باقی آب؛ در صورتی که میان مضاف و مضاف‌الیه «ی» آمده باشد کسره ممکن است حذف شود و «ی» باقی می‌ماند. مؤلف نهج/ادب می‌نویسد همزه ملینه مکسور برای دفع اجتماع ساکنین و وقایه حرکت زیاد نمایند (نقل از معین، ۱۳۴۱: ۳۲). فروزانفر در خلاصه مثنوی می‌گوید کسره اضافه در مضاف مختوم به هاء مختلفی حذف و یا «ی» میانجی ساکن می‌شود (فروزانفر، ۱۳۷۵: ۷۷).

باید گفت گاهی کسره اضافه بعد از های غیرملفوظ «ی» تلفظ می‌شود و به هجای ماقبل می‌چسبد؛ یعنی اینکه قدما سه‌هجایی را دوهجایی و چهارهجایی را سه‌هجایی تلفظ می‌کرده‌اند (شمیسا، ۱۳۸۴: ۲۵۹). به‌رحال، این از اختصاصات زبانی مثنوی مولانا است:

گورخانه راز تو چون دل شود آن مرادت زودتر حاصل شود

(همان/ ۱: ۱۷۵)

سایه یزدان بود بنده خدا مرده این عالم و زنده خدا

(همان، ۴۲۳)

این قاعده درباره «ة» مدور عربی که در فارسی به‌صورت تای کشیده یا های مختلفی به‌کار می‌رود نیز معمول است:

یاری ده در مرمة کشتی‌اش گر غلام خاص و بنده گشتی‌اش

(همان/ ۵: ۲۳۴۶)

تربیه آن آفتاب روشنیم ربی الاعلی از آن رو می‌زنیم

(همان، ۲۵۸۸)

۵. از موارد دیگر فک و حذف کسره اضافه، جایی است که مضاف و مضاف‌الیه مقلوب می‌شود، بدون اینکه یک کلمه مرکب را تشکیل دهند؛ یعنی بین مضاف و مضاف‌الیه فصل است و با فاصله از هم مطرح می‌شوند. «کلید در» و «گفتن شرح» در مثال‌های ذیل:

ناگهان در خانه‌اش گاوی دوید شاخ زد بشکست در، بند و کلید

(همان / ۳: ۱۴۸۶)

شرح این فرض است گفتن لیک من باز می‌گردم به قصه‌ی مرد و زن

(همان / ۱: ۲۶۱۵)

۶. گاهی فک صورت می‌گیرد، کسره اضافه حذف می‌شود، آنگاه مضاف و مضاف‌الیه مقلوب می‌شوند و حرف اضافه «را» بعد از مضاف‌الیه قرار می‌گیرد. این نوع فک در مثنوی معمولاً هنگامی اتفاق می‌افتد که «هر که» مضاف‌الیه می‌شود:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد

(همان / ۱: ۲۲۹)

هر که را آتش پناه و پشت شد هم مجوسی گشت و هم زردشت شد

(همان، ۳۹۲۲)

در این کاربرد، گاهی فعل بین مضاف و مضاف‌الیه فاصله می‌اندازد؛ البته، ممکن است در معنای حرف اضافه «برای و به سبب» هم باشد:

آن سواری کوسپه را شد ظفر اهل دین را کیست؟ ارباب بصر

(همان، ۲۱۳۱)

۷. فک صورت می‌گیرد، درحالی که نه مضاف و مضاف‌الیه مقلوب می‌شوند و نه «را» از مضاف‌الیه جدا می‌شود:

تو نمی‌گیری نمی‌زاری چرا یا که رحمت نیست اندر دل تو را

(همان / ۳: ۱۷۷۷)

بسیار اتفاق می‌افتد که فعل بین این نوع اضافه، فصل ایجاد می‌کند: «بنده ژنده پوش»

پس بگفتی تا کنون بودی خدیو بنده گردی ژنده پوشی را به ریو

(همان / ۴: ۱۲۴۳)

منتظر گشتند زخم قهر را قهر آمد نیست کرد این شهر را

(همان / ۱: ۲۵۴۱)

علاوه بر «فعل»، حرف ربط «که» نیز بین مضاف و مضاف‌الیه قرار می‌گیرد و گویی حرف ربط «که» جانشین کسره اضافه می‌شود: «سه چندان من»

یارم از زفتی سه چندان بد که من هم به لطف و هم به خوبی هم به تن
(همان، ۱۱۱۷)

۵. ۸. فک اضافه صورت می‌گیرد؛ مضاف و مضاف‌الیه مقلوب می‌شوند و علاوه بر «را»، ادات «مر» نیز مضاف‌الیه را همراهی می‌کند: «جامه کنِ جان ما/ مونسِ تو»

رخت ما مر رخت ما را راهزن جسم ما مر جان ما را جامه کن
(همان، ۳۹۰۳)

مار و کژدم مر تو را مونس بود کان خیالت کیمیای مس بود
(همان/ ۲: ۵۹۷)

(نمونه‌های دیگر: ۳۲۲/۱، ۳۰۰۴؛ ۱۰/۳؛ ۱۸۸/۴؛ ۴۲۸۶/۶)

۵. ۹. فک اضافه با «مر... را» صورت می‌پذیرد بدون اینکه مضاف و مضاف‌الیه مقلوب شوند: چون که بر سر مر تو را ده ریش هست مرهمت بر خویش باید کار بست
(همان، ۳۰۳۶)

۵. ۱۰. فک اضافه صورت می‌پذیرد، کسره اضافه حذف می‌شود و قبل و بین یا پس از مضاف و مضاف‌الیه حرف اضافه «از» قرار می‌گیرد. می‌توان قائل به متمم اسم نیز شد؛ یعنی «از» نقش‌نمای متمم است. در بیت زیر ترکیبات اضافی به ترتیب عبارت‌اند از: «قاصدِ او»، «رسول مرگ»، «قصصِ آزادی»:

سال‌ها می‌گشت آن قاصد ازو گرد هندوستان برای جست و جو
(همان، ۳۶۴۵)

جوق مرغان از برون گرد قفس خوش همی‌خوانند ز آزادی قصص
(همان/ ۳: ۳۹۵۳)

۵. ۱۱. از موارد فصل مضاف‌الیه، مواردی است که ضمائر شخصی نقش مضاف‌الیهی دارند، ولی از جایگاه اصلی خود (هسته یا مضاف) دور شده‌اند. این همان موردی است که از آن با عنوان رقص ضمیر یاد می‌شود:

گفت هر چت دل بخواهد آن بکن تا رود از جسمت این رنج کهن
(همان/ ۶: ۱۶۲۳)

بر قفی قاضی افتادش نظر از قفای صوفی آن بد خوب‌تر
(همان، ۱۵۶۴)

۵. ۱۲. هنگامی که کلمات مبهم، مثل جمله، همه و...، مضاف قرار گیرند اغلب کسره اضافه آنها محذوف است.^{۱۲}

شاد باش ای عشق خوش‌سودای ما ای طبیب جمله علت‌های ما

(همان / ۱: ۲۳)

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

(همان، ۲۶۴)

نکته‌ای که باید اشاره کرد این است که فک اضافه در مواردی سبب ابهام کلام می‌شود، چنان‌که در بیت ذیل از غالب دهلوی فاصله زیاد مضاف و مضاف‌الیه و فک اضافه بر ابهام سخن افزوده است. البته در اشعار مولانا چنین خصلتی یافت نشد:

نمی بینم در عالم نشاطی کآسمان ما را چو نور از چشم نابینا ز ساغر رفت صهبا را

(اتحادی، ۱۴۰۱: ۷۳)

مقصود شاعر این است که در عالم نشاطی نمی‌بینم؛ برای اینکه آسمان، صهبا را از ساغر ما همچون نور از چشم نابینا برد (همان).

ب. نکاتی از کسره اضافه

۱. از دائم‌الاضافه‌های مثنوی واژه «اهل» است که می‌توان آن را جزو نشانه‌های جمع برشمرد. بنگرید به: بخش دوم، اسم (جمع و ویژگی‌های اسم)

آن سواری کو سپه را شد ظفر اهل دین را کیست؟ ارباب بصر

(همان، ۳۱)

این واژه، ۲۳۳ بار در مثنوی بسامد دارد و با کلمات گوناگون ترکیب اضافی ساخته است.

۲. اگر مضاف مختوم به «-ی = آ» باشد، جایز است «ی» را مشدد و مکسور (iy-e) تلفظ کنند و گاه این امر ضروری است (معین، ۱۳۶۳: ۳۶).

این درازی مدت از تیزی صنع می‌نماید سرعت‌انگیزی صنع

(همان، ۱۱۴۸)

۳. تلفظ حرکت قبل از ضمیر پیوسته، فتحه است. می‌توان گفت این فتحه یا کسره مربوط به اصل ضمیر است و در واقع در این موارد هم فک صورت گرفته است و کسره اضافه محذوف است.

از سبب دانی شود کم حیرت حیرت تو ره دهد در حضرتت

(همان / ۵: ۷۹۵)

۴. بین مضاف و مضاف‌الیه «-» آورده می‌شود، اما گاهی «ی» (ی مجهول) نقش کسره اضافه را ایفا کرده است.^{۱۳} «در فارسی میانه ترفانی، زردشتی و پهلوی اشکانی ترفانی، «ی = آ» میان مضاف و مضاف‌الیه و صفت و موصوف می‌آید: Kanigīthučihr (دختر زیبا) (ابوالقاسمی، ۱۳۷۸: ۴۴).

گر نبودی آن به دستوری پدر بر نیاوردی ز چه تا حشر سر
(همان/ ۶: ۴۱۱۳)

حذف مضاف و مضاف الیه

در ابیات زیر مضاف «گفتن» و حرکت قبل از «رسن» محذوف است (علت حرکت رسن)

مدح تو حیفاست با زندانیان [گفتنِ مدح] گویم اندر مجمع روحانیان

(همان، ۵)

گردش چرخه رسن را علت است چرخه گردان را ندیدن زلت است

(همان/ ۲: ۸۴۸)

۷. نتیجه‌گیری

در این مقاله، الگوهای صرفی و نحوی و ساخت دستوری اضافه (مضاف و مضاف‌الیه) در مثنوی مولانا را به روش مطالعه موردی و با مطالعه شش دفتر مثنوی با کمک «نرم‌افزار مثنوی معنوی مولانا» بررسی کرده است. روش گردآوری مطالب مطالعه اسناد متنی و کتابخانه‌ای و منابع و محیط‌های رایانه‌ای بود. پس از اینکه مسئله تحقیق و مبانی نظری آن روشن شد، تمام شش دفتر با استفاده از شرح کریم زمانی بررسی شد. در تعیین بسامد هم از نرم‌افزار نور استفاده شد. موارد ذیل از دستاوردها و نتایج این پژوهش است:

یکی از نوآوری‌های مقاله، کاوش درباره الگوهای گروه‌های اسمی در مثنوی براساس بسامد کاربرد آنها است. یکی دیگر از دستاوردهای پژوهش، مطالعه و تحلیل مضاف‌الیه‌های هم‌جنس یا ترکیبات عطفی آنها است که چگونگی ساخت اضافه در قالب جمله‌ها و جمله‌واره‌ها نشان داده شده است. از یافته‌های دیگر می‌توان به الگوهای مضاف و مضاف‌الیه براساس ارتباط معنایی مضاف و مضاف‌الیه در مثنوی اشاره کرد که بسامد واژگان، لغات و ترکیبات پرکاربرد بلاغی، نشاندار و دلخواه مولانا در مثنوی هم از این راه نشان داده شده است. چگونگی فک و وصل اضافه در مثنوی از جمله مواردی است که در تحلیل اضافه، سبک و سیاق مثنوی را نشان می‌دهد. در این مقاله، به سبک و سیاق همین مورد نیز پرداخته شد. در یک سخن، با این بررسی، جلوه‌هایی از راز عظمت زبان مولانا و جنبه‌ای از وجه تمایز زبان مثنوی با آثار دیگر از راه مطالعه دستوری شناخته شد.

پی‌نوشت

۱. ر.ک: بخش دوم، اسم (گروه‌های اسمی زنجیری).

۲. کشنده

۳. ر.ک: همین بخش (الگوی زنجیری اضافه)؛ این نوع اضافه احتمالاً جایی مطرح نشده است.

۴. دو اصطلاح «اضافی» و «مجانِب» از کتاب مبانی علمی دستور زبان فارسی تألیف احمد شفایی اقتباس شده است (شفایی، ۱۳۶۳: ۱۵۶).

۵. یعنی وابسته‌ها هر کدام به حلقه قبلی خود مربوط‌اند؛ مثل گروه زنجیری اضافی یک هسته ندارند.

۶. احمد شفایی شرایط ذیل را برای همجنس بودن برمی‌شمرد: ۱. وظیفه نحوی واحد. ۲. نبود رابطه وابستگی نحوی بین آنها. ۳. تشکیل عنصر واحدی از جمله (ر.ک: شفایی، ۱۳۶۳: ۱۹۱).

۷. محمدجواد شریعت «تعدد» را از عواملی می‌داند که یک جمله ساده کوتاه را به یک جمله ساده بلند تبدیل می‌کند (شریعت، ۱۳۸۴: ۳۶۷).

۸. عنوان مقاله‌ای از جلیل تجلیل در همین موضوع (ر.ک: تجلیل (۱۳۵۵) «فک و فصل اضافه» در مجله گوهر، شماره ۳۷).

۹. پاول هرن Zī (به‌سوی) را prapositio (حرف اضافه) دانسته است و بنابراین احتیاجی به کسره اضافه ندارد (اساس فقه اللغة ایرانی: ۱۶۱/۲، نقل از معین، ۱۳۴۱: ۷۲).

۱۰. البته گاهی، کسره اضافه حذف می‌شود و واژه از حیث ساختمان مرکب می‌شود و دو کلمه را متصل می‌نویسند. این نوع حذف را اضافه موصول می‌نامند و ترکیب را مرکب اضافی مقطوع (نقل از شفایی، ۱۳۴۳: ۵۸).

غیر پیر استاد و سر لشکر مباد پیر گردون نی و نی پیر رشاد

(همان، ۶: ۵۱۰)

هیچ می‌گویند کان خانه تهی است بلکه صاحب خانه جان مختبی است

(همان: ۸۶۴)

(برای اطلاع بیشتر از این نوع حذف ر.ک: معین، ۱۳۴۱: ۳۸).

۱۱. نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۷۸: ۴۸.

۱۲. این نوع کاربرد سوای کاربرد «همه» در جایگاه صفت مبهم است؛ زیرا «همه» هنگامی که صفت مبهم است یا در معنای «هر» است یا در معنای شمول قبل از کلماتی نظیر: جا، کس، گونه، وقت و... می‌آید. «همه» هرگاه تنها به کار رود یا به اسم اضافه شود در حکم اسم است (صادقی و ارزنگ، ۱۳۶۱: ۲۸). در نمونه‌های مذکور از مثنوی این واژه در حکم اسم است که کسره اضافه آن حذف شده است.

۱۳. «ظاهراً این رسم الخط حاکی از اشباع کسره است در تلفظ مردم برخی از نواحی» (معین، ۱۳۴۱: ۲۹).

منابع

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵). دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سمت.
ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۸). دستور تاریخی مختصر زبان فارسی. تهران: سمت.

- اتحادی، حسین (۱۴۰۱). نقش مؤلفه‌های دستوری در ابهام زبانی غزلیات غالب دهلوی. *دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی*. سال سی‌ام. شماره ۹۲: ۵۷-۸۰.
- باقری، مهری (۱۳۸۵). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: دانشگاه پیام نور.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۳). *سبک‌شناسی*. جلد اول. تهران: امیرکبیر.
- تجلیل، جلیل (۱۳۵۵). فک و فصل اضافه. *مجله گوهر*. شماره ۳۷.
- خوئینی‌قزلجه، عصمت؛ امانی، زهره (۱۴۰۱). کارکرد جمله‌های ساده و مرکب در مثنوی. *زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی*. سال سی‌ام. شماره ۹۳: ۲۹-۵۷.
- رضویان، حسین؛ کاوسی‌تاجکوه، صدیقه؛ بهرامی‌خورشید، سحر (۱۳۹۵). ساخت اضافه در زبان فارسی از منظر دستور ساخت گلدبرگ. *پژوهش‌های زبانی*. دوره هفتم. شماره ۲: ۳۷-۵۹.
- زمانی، کریم (۱۳۷۸-۱۳۸۱). *شرح جامع مثنوی*. تهران: آگاه.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی*. تهران: اساطیر.
- شفائی، احمد (۱۳۶۳). *مبانی علمی دستور زبان فارسی*. تهران: نوین.
- شفیعی، محمود (۱۳۴۳). *شاهنامه و دستور یا دستور زبان فارسی برپایه شاهنامه فردوسی*. تهران: نیل.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۴). *کلیات سبک‌شناسی*. تهران: میترا.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۸۶). *شرح مثنوی*. جلد نهم. تهران: علمی فرهنگی.
- صادقی، علی‌اشرف؛ ارژنگ، غلامرضا (۱۳۶۱). *دستور (کتاب درسی) سال چهارم آموزش متوسطه رشته فرهنگ و ادب*. تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۹۵). *فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۹۱). *دستور زبان فارسی براساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی*. تهران: مرکز.
- طیب‌زاده، امید؛ برادران همتی، نوید (۱۳۹۳). دو نوع وابسته اضافه‌ای: مضاف‌الیه اسمی و مضاف‌الیه وصفی. *ادب‌پژوهی*. شماره ۳۲: ۱۵۵-۱۷۶.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۸). *دستور مفصل امروز*. تهران: سخن.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۹). *دستور زبان فارسی معاصر*. ترجمه مهستی بحرینی. توضیحات و حواشی از هرمز میلانیان. تهران: هرمس.
- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸). *دستور زبان از دیدگاه رده‌شناسی*. ترجمه مهدی سمایی. تهران: مرکز.
- معین، محمد (۱۳۴۱). *اضافه*. تهران: کتابخانه ابن‌سینا.

- معین، محمد (۱۳۶۳). *اضافه*. بخش اول و دوم. تهران: امیرکبیر.
- مولانا جلال‌الدین بلخی (۱۳۷۴). *کلیات دیوان شمس*. به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: ربیع.
- مولانا جلال‌الدین بلخی (۱۳۷۵). *گزیده مثنوی*. بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: جامی.
- مولانا (بی‌تا). *مثنوی معنوی*. لوح فشرده. قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی. مؤسسه خدمات کامپیوتری نور. ص. پ. ۳۷۱۸۵-۳۸۵۷.
- ناتل‌خانلری، پرویز (۱۳۷۴). *تاریخ زبان فارسی*. جلد سوم. تهران: سیمرغ.
- نجم‌الغنی رامپوری، محمد (۱۳۲۹). *نهج‌الادب*. هند: چاپ لکنهو.
- نساجیان، مینو؛ شجاعی، راضیه؛ بحرانی، محمد (۱۳۹۸). *ساخت اضافه در زبان فارسی: بررسی پیکره‌بنیاد*. پژوهش‌های زبانی. سال دهم. شماره ۱: ۱۶۱-۱۸۲.
- وحیدیان کامیار، تقی؛ عمرانی، غلامرضا (۱۳۹۸). *دستور زبان فارسی (۱)*. تهران: سمت.
- وزیری‌زاده، محمدباقر؛ خوئینی، عصمت (۱۳۹۱). *تحلیل گروه‌های اسمی وابستگی از منظر دستور تاریخی در تاریخ بلغمی. زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی*. سال بیستم. شماره ۷۲: ۱۲۱-۱۴۰.

References in Persian

- Abolghāsemī, Mohsen (1996). *Historical Grammar of the Persian Language*. Tehrān: SAMT. [In Persian]
- Abolghāsemī, Mohsen (1999). *A Brief Historical Grammar of the Persian Language*. Tehrān: SAMT. [In Persian]
- Bāgheri, Mehrī (2006). *Persian Language History*. Tehrān: Payām-e Noor University. [In Persian]
- Bahār, Mohammad Taqī (1994). *Stylistics*. vol.1. Tehrān: Amir Kabīr. [In Persian]
- Ettehādī, Hossein (2022). The role of grammatical components in the linguistic ambiguity of Ghalib Dehlavi's sonnets. *Half-Yearly Persian Language and Literature of Kharazmi University*, year 30, Number 92: 57-80.
- Farshidvard, Khosrow (2009). *Compelet Grammar*. Tehrān: Sokhan. [In Persian]
- Khoeini-Qezeljeh, Esmet; Amāni, Zohreh (2022). Functions of simple and compound sentences in Masnavi. *Persian Language and Literature of Kharazmi University*. No 1. 93: 29-57. [In Persian]
- Lāzar, Gilbert (2010). *Modern Persian Grammar*. Translated by Mahasti Bahreini. Tehrān: Hermes. [In Persian]
- Māhoutian, Shahrzād (1999). *Grammar from typology perspective*. Translated by Mehdi Samāyi. Tehrān: Markaz. [In Persian]
- Moeen, Mohammad (1962). *Ezāfe*. Tehrān: Ibn Sinā Library. [In Persian]

- Moeen, Mohammad (1984). *Ezāfe*. First and second part. Tehrān: Amir Kabīr. [In Persian]
- Moulana's masnavi (compact tablet). Qom: Computer Research Center for Islamic Sciences, Noor Computer Services Institute. p. P. 3857-37185. [In Persian]
- Nātel Khānlari, Parviz (1995). *Persian Language History*. vol.3. Tehrān: Sīmorgh. [In Persian]
- Najm al-Ghani Rampūrī, Mohammad (1950). *Nahj al-Adab*. India: Lākenhow. [In Persian]
- Nasājīān, Minū; Shujāei, Rāzieh; Bahrāni, Mohammad (2018). The Corpus-Based Study of Ezafe Construction in Persian. *Language Research*. Number 1: 161-182. [In Persian]
- Razaviān, Hossein; Kāwūsī-Tājkūh, Seddiqeh; Bahrāmi-Khorshid, Sahar (2015). Ezafe Constructions in Persian Language from Goldberg's Construction Grammar Perspective. *Language Research*, Volume 7. Number 2: 37-59. [In Persian]
- Sādeghi, Ali Ashraf; Arjang, Gholām Rezā (1998). *Grammer* (textbook). Tehran: Ministry of Education. [In Persian]
- Shafāyī, Ahmad (1984). *Scientific basis of Persian Grammar*. Tehran: Novin. [In Persian]
- Shafi'i, Mahmoud (1964). *Shāhnāmeḥ and Persian Grammar based on Ferdowsi's Shāhnāmeḥ*. Tehrān: Nil. [In Persian]
- Shamisā, Sirūs (2004). *Stylistics*. Tehrān: Mitra. [In Persian]
- Shariat, Mohammad Javād (2005). *Persian Grammer*. Tehran: Asātīr. [In Persian]
- Tabātabāi, Alāeddin (2015). *Descriptive Dictionary of Persian Grammar*. Tehrān: Frahang-e Moāser. [In Persian]
- Tabibzādeh, Omid; Barādarān Hemmati, Navid (2013). Two kinds of Genitive Dependents in Persian: Nominal Genitives and Attributive Genitives. *Adab Pazhuhi*. No. 32: 155-176. [In Persian]
- Tabibzādeh, Omid (2011). *Persian Grammar*. Tehrān: Markaz. [In Persian]
- Tajleel, Jalil (1976). Additional Jaw and Chapter, *Gowhar*, No. 37. [In Persian]
- Vahidiān Kāmyār, Taghi; Omrāni, Gholām Rezā (2018). *Persian Grammar* (1). Tehrān: SAMT. [In Persian]
- Vazirizādeh, Mohammad Bāgher; Khoeni, Esmat (2012). Historical Issues of Dependency Nominal Phrases in Tarikh-e-Balāmi, *Persian Language and Literature of Kharazmi University*, Vol 20 (72), PP: 121-140.
- Zamāni, Karim (1999-2002). *A comprehensive commentary on the Masnavi*. Tehrān: Āgāh. [In Persian]